

واکاوی و نقد معیارهای شوکانی در ارزیابی روایات کتاب «الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه»

سیده هانیه مومن^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱۲/۱۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۱۲/۲۳)

چکیده

شوکانی از علمای متاخر و پرکار اهل سنت است که در کتاب «الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه»، به بررسی احادیث موضوعه پرداخته است. او در کتاب حاضر علی‌رغم تلاش در رد موضوع انگاشتن برخی احادیث، نسبت به برخی دیگر به گونه‌ای حکم به وضع نموده است که اساساً نمی‌توان نام موضوعه را بر آن احادیث اطلاق نمود. در پژوهش حاضر تلاش بر آنست با روش تحلیل محتوایی، روش‌ها و ملاک‌های تشخیص احادیث موضوعه را در کتاب مذکور استخراج نموده و به بررسی و نقد آن‌ها پرداخته شود. نتایج حاکی از آنست که شوکانی در تشخیص احادیث موضوعه عمدتاً به نقد سندی، آن هم در قالب نقل اقوال پرداخته، گرچه رگه‌هایی از نقد محتوایی نیز به صورت محدود در ارزیابی‌های او به چشم می‌خورد که سنجش‌های او در هر دو حالت با خطاهایی مواجه بوده است؛ ضمن اینکه عملکرد او در این زمینه رویه ثابتی نداشته و گاهی میان قول و عمل او تناقضاتی مشاهده می‌شود.

کلید واژه‌ها: حدیث موضوع، سند، شوکانی، متن، معیارهای نقد.

۱. مقدمه

یکی از نامعتبرترین انواع احادیث ضعیف، حدیث موضوع است که سابقه دیرینه‌ای داشته و نقطه آغاز آن به دوران حیات رسول اکرم (ص) بازمی‌گردد. دانشمندان علوم حدیث برای تشخیص این‌گونه احادیث کتاب‌های مختلفی را تألیف نموده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان کتاب «الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه» را نام برد که توسط شوکانی از عالمان مشهور اهل سنت به نگارش درآمده است. وی در تبیین نحوه عملکرد خود در مقدمه کتاب الفوائد، پس از قدردانی از زحمات علمای سلف بیان داشته است: «در این کتاب همه مطالب گذشتگان را جمع‌آوری کرده و اگر با احادیثی مواجه شده‌ام که مستحق اطلاق اسم «موضوع» نبوده تذکر داده‌ام؛ زیرا در نهایت این مجموعه از احادیث به دایره احادیث ضعیف یا تا حدی ضعیف کشانده می‌شوند و هدف از آوردن این‌گونه احادیث در اینجا، بیان موضع افرادی چون ابن جوزی در رابطه با جعلی بودن آن‌ها بوده است زیرا او در ذکر احادیث موضوعه، متساهل بوده و بعضاً احادیث ضعیف، حسن و حتی صحیح را در شمار موضوعات قرار داده است» [۱۳، ص ۳].

از سخنان او در مقدمه دو مطلب کلی را می‌توان استخراج نمود که آن‌ها عبارتند از: الف) تمام احادیث ذکر شده در این کتاب را نمی‌توان در زمره احادیث موضوعه محسوب نمود، بلکه برخی از آن‌ها ضعیف و یا تا حدی ضعیف می‌باشند. ب) در تمام مواردی که نسبت وضع به احادیث منتفی است، مؤلف نسبت بدان‌ها تذکر داده است.

با وجود این احتیاط‌ها و حساسیت‌های شوکانی که در تمییز میان حدیث موضوع و سایر انواع حدیث ضعیف در کتاب مورد بحث مشاهده می‌شود، عملکرد او در شناسایی احادیث موضوع خالی از اشکال نبوده و از این‌رو بسیاری از احادیث صحیح را در زمره احادیث موضوعه تلقی نموده است. مطالعه کتاب حاکی از آنست که وی در ارزیابی روایات، سند را اصل قرار داده و جز در موارد معدودی از نقد محتوایی سخن به میان نیاورده است. در نقد سندی نیز برای شناسایی احادیث موضوع عمدتاً جرح و تعدیل راویان را مبنای کار خود قرار داده است؛ این در حالیست که او در مواردی صراحتاً اعلام داشته است میان جرح راوی و موضوع بودن حدیث ملازمی وجود ندارد. اعتماد عمده شوکانی در جرح و تعدیل راویان نیز بر ابن جوزی، ابن حبان و سپس ابن عدی، عقیلی، ذهبی و ابن حجر می‌باشد. با این حال در برخی موارد با دیدگاه‌های آنان در مردود دانستن یک راوی و یا یک روایت مخالفت نموده است.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی‌های به عمل آمده حاکی از آنست که تا کنون اثری با این موضوع نگاشته نشده، اما برخی از آثاری که در پیوند با این موضوع می‌باشند عبارتند از: مقاله «معرفی و روش‌شناسی کتاب الفوائد المجموعه» که مؤلف در آن بیش‌تر به معرفی شوکانی و نیز معرفی تفصیلی محتوای کتاب مورد بحث پرداخته، گرچه در نهایت به صورت کلی و مختصر (کمتر از یک صفحه)، نقاط قوت و ضعف آن‌را ذکر نموده است و البته برخی از انتقادات بیان شده مغایر با بررسی‌های صورت گرفته در این پژوهش می‌باشد. از دیگر آثار مرتبط می‌توان به مقاله «تحلیل انتقادی کتاب (الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه) با محوریت احادیث مناقب امام علی(ع)» اشاره نمود [۴] و همان‌گونه که از نام آن پیداست مؤلف صرفاً به بررسی و نقد رویکرد شوکانی در مواجهه با احادیث فضایل امام علی(ع) پرداخته است و رویکرد او در برابر سایر روایات مشخص نگردیده است؛ از این‌رو در این پژوهش، تلاش بر آنست پس از بررسی مجموعه احادیث کتاب حاضر، مبانی مؤلف در ارزیابی آن احادیث را استخراج نموده و به تحلیل و نقد آن‌ها پرداخته شود.

۳. شرح حال مؤلف

محمد بن علی شوکانی در سال ۱۱۷۲ هجری در یمن متولد گردید. وی نزد پدر و علمای زیدی مذهب یمن درس خواند و پس از اندک زمانی به تدریس علوم فراگرفته، پرداخت. در سال ۱۲۰۹ هجری قاضی یمن شد، ولی از تدریس و تألیف باز نایستاد، تا اینکه در سال ۱۲۵۰ هجری در صنعاء از دنیا رفت [۲۰، ص ۱۲۹]. در رابطه با مذهب شوکانی باید بیان نمود که وی هر چند عالمی زیدی است، اما به گرایش از زیدیه که متمایل به اهل سنت است، تعلق دارد. برخی حتی از زیدی نبودن و سنی بودن شوکانی سخن گفته‌اند [۳، صص ۷-۸]. برخی نیز معتقدند شوکانی قبل از اینکه زیدی باشد، یک سلفی تمام عیار است و در این باره به دیدگاه‌های او در باب تشبیه و تجسم صفات خبری استناد جستند [۲۰، ص ۱۲۹]. وی از عالمان پراثری است که آثار فراوانی در حوزه‌های مختلفی چون فقه و اصول، تفسیر و حدیث از خود برجای نهاده است که یکی از آثار معروف او در حوزه حدیث، کتاب «الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه» می‌باشد.

۴. فضا شناسی روزگار شوکانی

روزگار شوکانی در تقارن با ظهور زیدی‌های سلفی در یمن می‌باشد که ریشه این مذهب

به قرن نهم هجری باز می‌گردد.

توضیح آنکه از قرن نهم هجری، شخصیت‌هایی در میان زیدیان ظهور کردند که از رویکرد اعتزالی و عقل‌گرایانه زیدیان روی‌گردانده، به جریان اصحاب حدیث اهل سنت متمایل گشتند و به دنبال آن، جریان زیدیه سلفی در تاریخ زیدیه شکل گرفت. محمد بن ابراهیم، مشهور به ابن‌الوزیر (۷۷۵-۸۴۰ ق)، نخستین شخصیت و به نوعی، بنیانگذار این جریان است که تحت تأثیر شدید اندیشه‌های پیشوایان اصحاب حدیث و نظریه‌پردازان سلفیه قرار گرفت. تأثیرپذیری زیدیه سلفی از شخصیت‌های برجسته سلفیه نظیر ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ق) و ابن‌قیم جوزی (۷۵۹ ق) تا حدی است که در میان جریان‌های سلفی، زیدیه سلفی نخستین جریانی است که اندیشه‌های سلفی ابن تیمیه را پذیرفت و بر اساس مبانی فکری سلفیه، در زیدیه نیز ساختارهای اعتقادی خود را ایجاد کرد؛ چرا که پیش از ابن‌الوزیر، جریان سلفیه پیروانی نداشت [۱۴، صص ۱۸۷-۱۸۸].

جریان زیدیه سلفی از قرن نهم تا ۱۱ هجری قمری به سبب فضای به شدت اعتزالی، در میان زیدیه دوران نیمه خاموشی را گذراند و محیط مناسبی برای ترویج، گسترش آن فراهم نشد. اما رفته رفته، با ظهور نظریه‌پردازان این جریان، مانند حسن بن احمد جلال (۱۰۱۴-۱۰۸۴ ق)، صالح بن مهدی مقبلی (۱۰۴۰-۱۱۰۸ ق) و ابن‌الامیر صنعانی (۱۰۹۹-۱۱۸۲ ق)، شارح کتاب‌های ابن‌الوزیر، دوران جدیدی در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری، برای جریان زیدیه سلفی شکل گرفت. این افراد با تألیف آثار متعدد و همچنین تربیت شاگردان بسیار، در روند گسترش این جریان نقش مؤثری را ایفا کردند. زیدیه سلفی پس از گذشت یک قرن، در سده سیزدهم، شاهد رهبری شوکانی، یکی از مجتهدین دوره خود بود. او به دلیل توانایی‌های علمی و نیز در اختیار داشتن مناصب حکومتی، جریان زیدیه سلفی را به نقطه اوج شکوفایی خود رساند. شوکانی در بسیاری از مسائل، یک سلفی تمام‌عیار بود تا عالم زیدی؛ از این‌رو، جریان زیدیه سلفی در این دوره در اعتقادات و فقه، بیش از پیش به سلفیه و حنابله نزدیک شد و فاصله آن از زیدیه متشیع زیاد گشت [۱۴، صص ۱۸۸-۱۸۹].

شوکانی آن‌چنان تحت تأثیر این تفکرات زیدیه سلفی قرار داشت که می‌توان نقش آن‌را در برخی آثار وی از جمله کتاب مورد بحث در این پژوهش مشاهده نمود. برای نمونه وی در این کتاب تلاش نموده است، احادیثی که بیانگر عدم اختصاص شفاعت و توسل به پیامبر(ص) می‌باشند (که از دیدگاه زیدیه سلفی نیز مردود می‌باشد)، با

بهبانهای مختلف و غیرموجه، در شمار احادیث موضوعه قرار دهد.^۱

۵. روش شوکانی

در رابطه با روش شوکانی در ارزیابی روایات کتاب حاضر می‌توان بیان نمود که وی عمدتاً به نقل قول اکتفا نموده و جز در موارد اندکی اظهار نظر ننموده است. نکته قابل توجه اینکه وی گاهی بدون تفحص از صحت اقوال افرادی که در موضوع بودن حدیث بدان‌ها استناد نموده، صرفاً به نقل قول اکتفاء نموده است. برای مثال وی در دلیل موضوع بودن حدیث طیر^۲ به سخن صاحب قاموس در کتاب *مختصرالمجد* استناد جسته و در این باره بیان داشته است «قال فی المختصر: له طرق کثیرة، کلها ضعیفة، و قد ذکره ابن جوزی فی الموضوعات» [۱۳، ص ۱۰].

این در حالیست که تتبع و تفحص در کتاب ابن جوزی حاکی از آنست که اصلاً این حدیث در کتاب *الموضوعات* ذکر نشده است و برخی از عالمان حدیثی اهل سنت چون حافظ علائی و ابن حجر مکی نیز صراحتاً ذکر این حدیث را در کتاب *الموضوعات* ابن جوزی منتفی دانسته‌اند [۵، ج ۱۴، ص ۱۴۴].

ظاهراً با توجه به اینکه ابن جوزی بسیاری از احادیث فضایل را در شمار موضوعات قلمداد نموده، شوکانی بدون مراجعه به کتاب مذکور، سخن صاحب *المختصر* در این باره را پذیرفته است. اما واقعیت آنست که ابن جوزی حدیث طیر را در کتاب «الموضوعات» ذکر ننموده بلکه آن را در کتاب «العلل المتناهیة» آورده است [۱، ج ۱، ص ۲۲۶]، که در این کتاب نه احادیث موضوعه بلکه احادیثی را گردآوری نموده که به تعبیر خود متزلزل و دارای علت می‌باشند [۱، ج ۱، ص ۱۷]، بنابراین ذکر احادیث در کتاب *العلل المتناهیة*، دلیلی بر موضوعه بودن آن‌ها نیست و انتساب موضوع پنداشتن حدیث طیر به ابن جوزی اعتباری ندارد.

۶. بررسی و نقد معیارهای شوکانی در نقد حدیث

۱. نمونه‌هایی از روایاتی که با این رویکرد شوکانی در شمار موضوعات قرار گرفته‌اند عبارتند از: حدیث «مَنْ أَدَّنَ سَنَةَ مِنْ نَبِيَّةٍ صَادِقَةٍ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقَالُ لَهُ: اشْفَعْ لِمَنْ شِئْتَ» [۱۳، ص ۲۱]؛ یا حدیث «أَكْثَرُ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ، فَإِنَّكُمْ شَفَعَاءُ بَعْضُكُمْ فِي بَعْضٍ» [۱۳، ص ۵۱].
۲. عن أنس بن مالك: ان النبي صلى الله عليه و سلم كان عنده طائر، فقال: اللهم إئتني بأحب خلقك ليك يأكل معي من هذا الطير. فجاء أبو بكر فرده، ثم جاء عمر فرده، ثم جاء علي فأذن له [۲۷، ج ۱، ص ۵].

همان‌گونه که گذشت شوکانی در ارزیابی بخش عمده‌ای از روایات ذکر شده در کتاب به بیان نقل دیگران پرداخته است، اما با این حال در مواردی نیز مشاهده می‌شود که خود صراحتاً به ارزیابی روایت پرداخته و یا در تأیید و رد اقوال ذکر شده، اظهار نظر نموده است؛ در ادامه به بررسی معیارهای او در این موارد پرداخته می‌شود:

۱.۶. معیارهای ارزیابی سند

شوکانی در ارزیابی روایات، صحت سند را معیار اصلی قرار داده و آنرا مقدم بر صحت متن دانسته است و چه بسا وی حدیثی را به علت عدم صحت سند، در زمره احادیث موضوعه به شمار آورده است. البته عملکرد او در کتاب حاضر حاکی از آنست که اگر چه صحت سند را اصل قرار داده، اما گاهی به مجرد ضعف سند نیز به موضوع بودن حدیث حکم ننموده است. توضیح آنکه وی در مورد برخی (و نه همه) روایاتی که عامل ضعف سند، جرح راوی باشد، آنرا برای موضوع بودن حدیث کافی ندانسته و تلاش نموده است ضعف راوی را به شیوه‌های مختلف تقویت نموده و از این طریق ضعف سند را جبران و موضوع بودن حدیث را مردود اعلام نماید. اما در هر صورت تا زمانی که برای حدیث سندی موجه نیافته، به سراغ متن نرفته و همین ضعف سند را در موضوع بودن حدیث کافی دانسته است.

در رابطه با این رویکرد شوکانی باید بیان نمود که اگرچه یکی از روش‌های نقد حدیث، بررسی سند آنهاست، اما با اثبات ضعف سند یک حدیث، با اطمینان کافی نمی‌توان این عامل را مستمسکی برای رد مطلق آن حدیث قرار داد. به عبارت دیگر، کنار گذاشتن یک حدیث، صرفاً با استناد به ضعف سند حدیث، عقلانی نبوده و دلیلی کافی به نظر نمی‌رسد. چنان‌که در صورت صحت سند حدیث نیز نمی‌توان صرفاً با استناد به صحت سند، صدور آنرا از ناحیه معصومین (ع) قطعی دانست، چرا که در طول تاریخ، حدیث‌سازان هوشمندی پیدا شده‌اند که احادیثی را با سندهای صحیح جعل کرده‌اند و چه بسا می‌توان احادیثی را یافت که سند آنها به ظاهر صحیح است، ولی جزء احادیث موضوعه تلقی شده‌اند. بدین ترتیب در بررسی احادیث علاوه بر نقد سند محور، به روش یا روش‌های دیگری نیز باید توجه نمود [۱۹، ص ۴۷].

در ادامه به عواملی که از دیدگاه شوکانی موجب تقویت سند حدیث می‌گردد، اشاره می‌شود:

۶.۱.۱. کثرت طرق حدیث

شوکانی در مواردی، ذیل احادیث، طرق متعددی را ذکر می‌کند و گاهی خود صراحتاً اعلام می‌دارد که طرق متعدد دال بر اصالت حدیث است. از این رو می‌توان بیان نمود هدف وی از استناد به تعدد نقل در احادیث دارای اشکالات سندی، آنست که بفهماند حدیث گرچه از نظر سند مشکل دارد، ولی از آنجا که مصنفین زیادی آن را از طرق گوناگونی نقل کرده‌اند، کثرت طرق نقل یک حدیث باعث می‌شود تا اطمینان به صدور آن حاصل شود [۷، صص ۴۱۵-۴۱۶]. برای نمونه در مورد حدیث «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِينٍ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطَّيْنِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ» که برخی همچون ابن عدی به بطلان و ضعف سند این حدیث حکم نموده، بیان داشته است: «این حدیث دارای طرق متعددی است که بر اصالت آن دلالت دارد» [۱۳، ص ۱۸۴] و یا در مورد حدیث «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ الشَّارِعَةِ فِي الْمَسْجِدِ وَتَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ» بیان داشته است: «این حدیث قطعی است و بر هیچ عقل سالمی حکم به بطلان آن جایز نیست و آن جداً دارای طرق کثیری می‌باشد» [۱۳، ص ۳۶۶].

در مورد حدیث «مَا مِنْ مُعَمَّرٍ يُعَمَّرُ فِي الْإِسْلَامِ أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَّا صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْوَاءَ مِنَ الْبَلَاءِ...» نیز پس از بیان برخی طرق آن در کتب مختلف، محکوم نمودن آن به وضع توسط ابن جوزی را خطا دانسته و بیان داشته است: «برای این حدیث طرق زیادی وجود دارد که ابن حجر برخی از آنها را ذکر نموده و من در رساله‌ام که آن را «زهر النسرين، الفائح بفضائل المعمرين» نام‌گذاری نمودم، تعداد زیادی از طرق این حدیث را آورده‌ام» [۱۳، صص ۴۸۲-۴۸۳].

اما باید توجه نمود که شوکانی کثرت طرق را تا زمانی معیاری بر اصالت حدیث دانسته که در زنجیره سند، وضاع وجود نداشته باشد، اما در غیر این صورت و وجود حتی یک وضاع در آن، کثرت طرق و شواهد حدیثی نمی‌تواند نقشی در اصالت حدیث ایفا کند. برای نمونه او ذیل حدیث «مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ اسْتَوْجِبَ شَفَاعَتِي وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنَيْنِ» ضمن ذکر دو طریق برای حدیث که در هر دوی آنها یک وضاع وجود دارد، در برابر دیدگاه بیهقی که یکی از اسناد را بر دیگری ترجیح داده و به دلیل کثرت شواهد، به حسن متن حدیث حکم نموده، موضع‌گیری نموده و بیان داشته است:

«من از خداوند طلب خیر می‌نمایم و به عدم صحت و عدم حسن متن این حدیث از رسول خدا(ص) حکم می‌نمایم تا زمانی که برهانی بر حجیت اسناد آن اقامه گردد و

احادیث و ضاعین حتی اگر به نهایت درجه کثرت برسند، پذیرفته نیست و هیچ کدام شاهد بر دیگری نیست و اطلاق اسم حسن بر آن‌ها جایز نیست» [۱۳، ص ۱۱۴].

بدین ترتیب شوکانی وجود یک وضاع در زنجیره سند را برای موضوعه بودن حدیث کافی دانسته است و این رویکرد او در سراسر کتاب حاضر نیز حاکم است.

در رابطه با این معیار شوکانی نیز اولاً باید بیان نمود که میان جاعل بودن راوی و جعلی بودن همه روایات او، ملازمه دائمی وجود ندارد. از نظر منطقی، درستی این گزاره که هرگاه روایتی جعلی باشد، یک راوی جاعل دارد، نتیجه نمی‌دهد که هرگاه راوی جاعل باشد، همه سخنان و نوشته‌های او جعلی است، بلکه ساختن چند روایت جعلی در کنار نقل ده‌ها روایت صحیح نیز کافی است، تا راوی سازنده در زمره جاعلین محسوب شود. با توجه به اینکه راویان جاعل می‌دانستند که برای پذیرفته شدن روایاتشان، باید تعداد قابل اعتنایی احادیث صحیح، نقل کنند، از این رو، بسیاری از احادیث آنان، ساختگی نیست. بنابراین جاعل بودن راوی، تنها ضعف و بی‌اعتباری حدیث را ثابت می‌کند و تنها با همراهی قرینه‌های دیگر، می‌توان حکم به جعلی بودن روایت کرد [۲۵، ج ۲، ص ۵۹].

ثانیاً در رابطه با حدیث مذکور احتمال می‌رود که اصل آن به صورت زیر باشد:

«مَنْ أَتَى مَكَّةَ حَاجًّا وَ لَمْ يَزُرْنِي إِلَى الْمَدِينَةِ جَفَوْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ أَتَانِي زَائِرًا وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي وَ مَنْ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ لَمْ يُعْرَضْ وَ لَمْ يُحَاسَبْ وَ مَنْ مَاتَ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَصْحَابِ بَدْرٍ» [۱۶، ج ۲، ص ۵۶۵؛ ۲۳، ج ۴، ص ۵۴۸]؛ چرا که با این تعبیر از طرق متعددی که در زنجیره سند آن‌ها هیچ وضاعی از جمله دو وضاع مذکور وجود ندارد، نقل شده است و به نظر می‌رسد که این حدیث توسط راویان نقل به معنا شده و در نتیجه به صورت تعبیر اول بیان گردیده است.

۶. ۱. ۲. توثیق راویان تضعیف شده از سوی محدثانی چون ابن‌معین و نسائی

در کتاب حاضر نمونه‌هایی به چشم می‌خورد که با وجود جرح و تعدیل یک راوی توسط علمای حدیث، شوکانی جانب تعدیل راوی را برگزیده و موضوعه دانستن حدیث در این مورد را افراطی از جانب عالم حدیثی دانسته است. وی در این‌گونه موارد از بررسی احوال سایر راویان تضعیف شده نیز پرهیز نموده است. برای نمونه نویسنده در مورد حدیث «مَنْ نَامَ بَعْدَ الْعَصْرِ فَاخْتَلَسَ عَقْلُهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» بعد از بیان اینکه در اسناد

آن خالد بن قاسم که موصوف به کذب است و نیز ابن لهیعه که در او ضعف است، وجود دارد بیان داشته است: «ابن معین، خالد را توثیق نموده است، پس ادعای موضوعه بودن این حدیث، ادعای گزافی است» [۱۳، ص ۲۱۶].

و یا ذیل حدیث «مَنْ احْتَكَرَ طَعَامًا اَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَقَدْ بَرِيَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ وَ اَيُّمَا اَهْلٍ عَرَصَةَ اَصْبَحَ فِيهِمْ رَجُلٌ جَائِعٌ فَقَدْ بَرَّتْ مِنْهُمْ ذِمَّةُ اللَّهِ تَعَالَى»، ضمن ذکر اقوال سیوطی به نقل از ذهبی در اللئالی المصنوعه مبنی بر اینکه در اسناد حدیث مذکور، عمرو بن حصین که از نظر علمای حدیثی متروک است و نیز اصبع که لین می‌باشد، وجود دارد، خود بیان داشته است:

«ابن جوزی در موضوعه پنداشتن این حدیث افراط نموده است در حالی که اصبع توسط احمد و ابن معین و نسائی توثیق شده است» [۱۳، ص ۱۴۴].

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، شوکانی در اینجا توثیق یکی از روایان (اصبع) را در دفع موضوعه بودن حدیث کافی دانسته و از عمرو بن حصین که او نیز در زنجیره سند مذکور تضعیف شده است، ذکری به میان نیاورده است؛ این در حالیست که در بخش دیگری از کتاب حاضر خلاف این رویه عمل نموده و در برابر حدیثی که در بردارنده دو راوی ضعیف در زنجیره سند می‌باشد، با وجود توثیق یکی از آنها از سوی برخی عالمان حدیثی، توثیق دیگری را در دفع موضوعه بودن حدیث لازم دانسته و بیان داشته است: «و توثیق أحد الرجلین لا یستلزم توثیق الآخر» [۱۳، ص ۳۰۸].

البته باید توجه نمود که ظاهراً از دیدگاه شوکانی این معیار (توثیق روایان تضعیف شده)، زمانی اتهام موضوع بودن حدیث را منتفی می‌سازد که عوامل دیگری چون انقطاع سند حدیث و منکر بودن متن حدیث در این باره نقش نداشته باشند، در غیر این صورت موضوع بودن حدیث، حتی با وجود توثیق برخی روایان تضعیف شده، در نظر او بعید نمی‌باشد. برای نمونه وی ذیل حدیث «إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ الْآيَتَيْنِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)» در مورد یکی از روایان تضعیف شده در زنجیره سند به نام حارث بن عمیر با وجود اشاره به توثیق او از سوی عالمان حدیثی چون ابن معین و نسائی، با بیان مقطوع بودن سند حدیث و منکر بودن متن آن، دیدگاه ابن حبان و ابن جوزی پیرامون موضوعه بودن حدیث را تأیید نموده است [۱۳، ص ۲۹۷]. در نقد این معیار باید بیان نمود اگر مطابق با آنچه شوکانی خود در قسمت دیگری

از کتابش بیان نموده که جرح راوی و وضع روایت با یکدیگر ملازمی ندارند،^۱ به چه دلیل در اینجا تلاش نموده است، موضوعه بودن برخی روایات را با ذکر شواهدی مبنی بر تعدیل راویان مجروح شده مردود اعلام نماید و دیگر اینکه به چه دلیل (همان‌گونه که گذشت)، در برخی از موارد لازمهٔ زدودن اتهام وضع از احادیث را توثیق تمام راویان تضعیف شده و نه برخی از آن‌ها بدانند؟ آیا این قراین حاکی از مغایرت میان قول و عمل او پیرامون «عدم ملازمت میان جرح و وضع حدیث» نمی‌باشد؟

ضمن اینکه مقطوع بودن سند حدیث از عوامل ضعف و نه وضع حدیث می‌باشد و منکر بودن متن نیز چنانچه در ادامه از نظر خواهد گذشت به تنهایی در حکم به وضع حدیث کافی نمی‌باشد.

۳.۱.۶. تخریح و یا تصحیح و حسن دانستن حدیث توسط برخی محدثان

شوکانی در مواردی نیز تخریح و تصحیح حدیث توسط محدثانی چون ترمذی، خطیب بغدادی، حاکم، طبرانی و ... را عاملی در تقویت حدیث دانسته و بدین ترتیب موضوعه بودن آن‌را نفی نموده است. برای نمونه او ذیل حدیث «الرُّؤْيَا عَلَى رَجُلٍ طَائِرٍ مَا لَمْ تَعْبَرُ فَإِذَا عَبَّرَتْ وَقَعَتْ» بیان داشته است: «سخاوی آن‌را در کتاب المقاصد ذکر نموده است، در حالی که ترمذی آن‌را تخریح و تصحیح نموده است؛ بنابراین ذکر این حدیث در کتاب موضوعات وجهی ندارد» [۱۳، ص ۲۱۶] و یا در مورد حدیث «أعمار أمتی ما بین الستین إلى السبعین، وأقلهم من يجوز ذلك» اظهار داشته است: «هرکس این حدیث را در شمار موضوعات ذکر نموده اشتباه کرده است در حالی که ابن حبان و حاکم آن‌را صحیح و ترمذی آن‌را حسن دانسته است» [۱۳، ص ۲۶۸]. در مورد حدیث «مَنْ قَرَأَ يَسْ أْبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ غُفِرَ لَهُ» نیز بیان داشته است: «ابونعیم و خطیب این حدیث را تخریح نموده‌اند، بنابراین دلیلی برای ذکر آن در کتب موضوعات وجود ندارد» [۱۳، صص ۳۰۲-۳۰۳].

۲.۶. معیارهای ارزیابی متن

همان‌گونه که گذشت شوکانی در این کتاب غالباً برای ارزیابی یک حدیث و تشخیص موضوع بودن آن، معیار نقد سندی را برگزیده است. اما در موارد محدودی از اظهار

۱. وَلَا يَخْفَاكَ أَنَّهُ لَا تَلَازِمَ بَيْنَ مُجَرَّدِ الْجَرَحِ وَالْوَضْعِ وَإِنْ كَانَ فِي لَفْظِهِ مَا يُخَالِفُ الْكَلَامَ النَّبَوِيَّ عِنْدَ مَنْ لَهُ مِمَارَسَةٌ [۱۳، ص ۱۳].

نظریه‌های او می‌توان معیارهایی را نسبت به ارزیابی متن حدیث نیز استخراج نمود که این معیارها عبارتند از:

۶.۲.۱. موافقت با قرآن و سنت

در رابطه با معیار موافقت حدیث با قرآن باید بیان نمود که اگرچه شوکانی صراحتاً با این معیار مخالفت نموده، اما گاهی نیز یکی از دلایل موضوعه بودن حدیث را عدم موافقت آن با قرآن یا بدعت دانستن آن، به دلیل عدم وجود چنین سخنی در قرآن و نیز سنت بیان نموده است. برای نمونه وی در موضوعه دانستن حدیث «مَا مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى قَرَأَ وَكَتَبَ»، به سخن طبرانی مبنی بر معارض بودن این حدیث با قرآن استناد نموده است [۱۳، ص ۳۲۶] و یا ذیل حدیث «مَنْ قَالَ: الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ فَقَدْ كَفَرَ»، ضمن نقل اقوال دیگران پیرامون موضوعه بودن حدیث، به این امر اذعان نموده و اظهار داشته است: «این حدیث موضوع است... و سخنانی نظیر آن، بدعت و منکر می‌باشند که در کتاب و سنت سخنی در این باره وارد نشده است» [۱۳، ص ۳۱۳].

اگر چه شوکانی در این بخش، قرآن را به عنوان معیاری برای ارزیابی روایت قرار داده است، اما رویکرد او در بخش دیگری از کتاب حاضر، بیانگر موضع دوگانه او نسبت به این معیار می‌باشد؛ توضیح آنکه وی عملاً نسبت به روایت عرضه حدیث بر قرآن: «إِذَا رُوِيَ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ، فَإِذَا وَافَقَهُ فَأَقْبَلُوهُ، وَإِنْ خَالَفَهُ فَرُدُّوهُ»، موضع گیری نموده و برای قرار دادن این روایت در شمار احادیث موضوعه، ضمن بیان اقوال خطابی و صغانی مبنی بر انتساب وضع این حدیث به زنادقه و مخالفت آن با حدیث «أُوتِيَتِ الْكِتَابُ وَ مِثْلُهُ مَعَهُ»، بیان داشته است: «این حدیث خود ویرانگر است؛ زیرا وقتی آن را بر قرآن عرضه کنیم با آن مخالف است؛ چون در قرآن آمده است «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و آیات دیگری از این قبیل هم وجود دارد» [۱۳، ص ۲۹۱].

قبل از پاسخ به ادله شوکانی در مورد موضوعه بودن روایت عرضه حدیث بر قرآن، ذکر این نکته ضروریست که روایات عرض به طرق و اسناد فراوان و با تعبیر گوناگون در منابع مختلف فریقین ذکر شده است [۲۹، ص ۳۹-۴۶]. بنابراین این دسته از احادیث با یک یا دو حدیث شاذ مطرح نشده است که بتوان به راحتی آنها را منسوب به وضع نمود.

اما در پاسخ به استدلال اول شوکانی پیرامون مردود دانستن روایت عرضه حدیث بر قرآن، باید بیان نمود کسی در این مطلب که خدای متعال، مطالبی هم‌وزن قرآن به

پیامبر(ص) عنایت فرموده که در شرح و تبیین قرآن به کار می‌آید، خدش‌های وارد نکرده و بر آن اعتراضی نیست و اتفاقاً آیات ۱۷-۱۹ سوره «قیامه» شاهدی بر درستی مفاد آن هستند: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعُ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»، بلکه سخن در اینست که بعضی از آنچه به پیامبر (ص) نسبت داده شده، خلاف واقع بوده و فرمایش ایشان نیست. در این حدیث نیامده که هر چه به پیامبر نسبت داده و می‌دهند به یقین از ایشان است. از سوی دیگر، مفاد حدیث عرض نیز آن نیست که هر چه من گفته‌ام بر قرآن عرضه کنید، بلکه مقصود آن است که به دلیل وجود دروغ‌گویان و جاعلان حدیث، هر چه به من نسبت داده‌اند و یقین به صدور آن از من ندارید بر قرآن عرضه کنید، تا صدور یا عدم صدور آن روشن گردد. به عبارت دیگر، سنت نبوی دارای حجیت است و آنچه به عنوان سنت ثابت شده باشد، قابل بررسی و نقد نبوده و در لزوم پذیرش آن تردیدی نیست، ولی بخشی از آنچه اکنون به نام سنت مطرح شده و می‌شود، قطعی‌الصدور نیست و باید در پی اثبات درستی یا نادرستی استناد آن به پیامبر(ص) بود. برای این کار نیاز به معیارهایی است که حدیث عرض، یکی از مهمترین معیارها را موافقت و عدم مخالفت با قرآن دانسته است. بدین ترتیب، هیچ ناسازگاری میان حدیث عرض با حدیث «اوتیت الکتاب» وجود ندارد [۱۸، صص ۹۰-۹۱].

در رابطه با استدلال شوکانی به آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [الحشر: ۷] و نظایر آن نیز باید بیان نمود اینکه اطاعت از پیامبر (ص) از ضروریات دین است و در آیات مختلفی نیز بر آن تأکید شده، مطلب درستی است اما این مطلب مربوط به جایی است که مخاطبان در حضور نبی (ص) باشند یا نهی ایشان را بشنوند و یا آنکه از راهی دیگر علم یا اماره‌ای - که جانشین علم باشد - بر فرمان یا نهی آن گرامی بیابند. در این صورت، حجت بر مکلف تمام است و عذری در مخالفت نخواهد داشت. حدیث عرض مرحله پیش از این‌را در نظر دارد؛ یعنی مرحله اثبات سنت بودن مطلبی که برای ما حکایت شده است. چه بسا افرادی به دروغ مطلبی را به پیامبر (ص) نسبت داده، آن‌را به عنوان سنت نبوی به مردم عرضه نمایند. حدیث عرض راه تشخیص سنت واقعی از احادیث موضوعه را بیان می‌کند تا استناد مطالب منقول از پیامبر (ص) به ایشان روشن شود و سنت بودن آن معلوم گردد، آن‌گاه نوبت آن خواهد بود که وجوب اطاعت از آن مطرح گردد. بنابراین، نتیجه حدیث عرض جواز نافرمانی پیامبر (ص) نیست که با آیات یاد شده ناسازگار باشد. همچنین حدیث عرض با ظاهر یا تأویل هیچ دیگری از قرآن

ناسازگاری ندارد؛ یعنی در ظاهر یا تأویل آیه‌ای نیامده که احادیث مشکوک‌الصدور را بر قرآن عرضه نکنید یا آنکه احادیث منسوب به پیامبر (ص) را هرچند علم به صدور آن نداشتید، بدون هیچ محکی بپذیرید و بدان عمل کنید [۱۸، ص ۹۱].

رویکرد شوکانی نسبت به معیار سنت نیز از ثبات کافی برخوردار نمی‌باشد؛ زیرا از طرفی در مورد برخی از احادیث با استناد به اقوال دیگران یکی از دلایل موضوعه بودن را تعارض آن‌ها با سایر روایات ذکر نموده است که نمونه آن در موضوعه دانستن حدیث عرض به دلیل تعارض آن با حدیث «اوتیت الکتاب» از نظر گذشت، از طرف دیگر او معتقد است در صورت برخورد با احادیث متعارض غیرقابل جمع نیز حکم به موضوعه بودن یکی از آن احادیث جایز نیست، بلکه نهایتاً می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. او در این باره ذیل حدیث «سدالابواب»^۱ در مقام اعتراض بر سخن ابن‌حجر مبنی بر عدم جواز حکم به وضع روایت جز در مواردی که امکان جمع وجود نداشته باشد، ضمن نادرست دانستن کلام ابن‌حجر بیان داشته است: «فإنه إذا تعذر الجمع لا يحل لأحد أن يحكم بوضع الموضوع، بل غاية ما يلزم الراجح عليه و ذلك لا يستلزم كونه موضوعاً بلا خلاف» [۱۳، صص ۳۶۴-۳۶۵].

اگرچه سخن شوکانی مبنی بر عدم حکم به وضع به مجرد غیرقابل جمع بودن روایات متعارض، قابل دفاع می‌باشد، اما اعتقاد او در لزوم ترجیح یکی بر دیگری قابل بحث می‌باشد؛ زیرا اخبار متعارض غیر قابل جمع دارای دو حالت می‌باشند: زمانی یکی بر دیگری رجحان و مزیت دارد که در این حال باید خبر راجح را بر خبر مرجوح مقدم داشت؛ اما زمانی که هیچ‌یک بر دیگری رجحانی نداشته باشد، و دو حجت تخییری نیز وجود نداشته باشد با استناد به روایات رسیده از معصومان(ع)، در مقابل آن احادیث توقف می‌شود [۲، ص ۱۶۲].

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که سخن شوکانی در حکم به ترجیح در اخبار متعارض غیرقابل جمع، کافی نبوده و باید سایر شرایط نیز مدنظر قرار گیرد.

۲.۲.۶. موافقت با تاریخ

شوکانی در برخی موارد با استفاده از معیار تاریخ اما بدون توجه به اختلافات تاریخی، با قطعیت حدیثی را موضوعه دانسته است. این در حالیست که زمانی می‌توان

۱. أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بسد الأبواب الشارعة في المسجد و ترك باب علي [۱۳، ص ۳۶۱].

از معیار تاریخ در ارزیابی محتوا و واقعه یک روایت، استفاده نمود که در مورد آن واقعه، تاریخ مشخصی وجود داشته که مورد اتفاق همه مورخان باشد؛ بنابراین در صورت وجود اختلافات تاریخی در مورد یک واقعه نمی‌توان آن را معیار قرار داد. برای نمونه وی در مورد حدیث «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ النَّبِيَّ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ طَبَقٍ جَاءَ بِهِ إِلَيْهِ جَبْرِيلُ مِنْ رُطْبِ الْجَنَّةِ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُوَاقِعَ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ» پس از ذکر سخن ابن جوزی پیرامون موضوعه بودن حدیث، خود بیان داشته است: «بدون شک این حدیث کذب می‌باشد، زیرا فاطمه (س) قبل از نبوت متولد شده است» [۱۳، ص ۳۸۸].

چنان‌که مشاهده می‌شود در اینجا شوکانی با معیار قرار دادن تاریخ، تلاش نموده است حکم به وضع حدیث نماید، اما باید توجه نمود که روایات با این مضمون از طرق متعددی نقل گردیده‌اند که همین کثرت طرق، طبق معیار خود شوکانی دال بر اصالت حدیث مذکور می‌باشد. اسناد متعدد این حدیث را می‌توان در کتب مختلف شیعه (چون بحارالانوار، علل الشرائع، دلائل الامامه) و اهل سنت (چون تاریخ بغداد، معجم الکبیر، تاریخ مدینه) مشاهده نمود.

ضمن اینکه در مورد سال ولادت حضرت فاطمه (س) نیز، اخبار مختلفی وجود دارد؛ چنان‌که برخی آن را در سال پنجم بعثت، و بعضی دو سال بعد از بعثت و قلیلی از عامه پنج سال قبل از بعثت بیان کرده‌اند [۲۶، ص ۹۰].
باتوجه به آنچه گذشت با وجود این اختلافات تاریخی نمی‌توان از تاریخ به عنوان ملاکی در ارزیابی روایات استفاده نمود.

۳.۲.۶. موافقت با حس درونی و قلبی (اقبال قلبی)

از دیگر معیارهای ارزیابی متن که شوکانی در صورت مخالفت حدیث با آن معیار، به موضوعه بودن حدیث حکم نموده، معیار اقبال قلبی است. برای نمونه او در مورد حدیث «إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُوَافِقُ الْحَقَّ فَخُذُوا بِهِ حَدِيثٌ أَوْ لَمْ أَحَدِّثْ»، با اشاره به وجود شواهد متعدد برای آن در کتبی چون مسند احمد بن حنبل و سنن ابن ماجه، به جهت انکار قلبی و حسی خود نسبت به متن آن حدیث که این معیار را از روایاتی با همین مضمون اخذ نموده است، انتساب آن به رسول خدا (ص) را بعید دانسته و در این زمینه دیدگاه کسانی چون ابن جوزی مبنی بر موضوعه بودن را تأیید نموده و بیان داشته است: «با وجود شواهدی برای این حدیث و با اینکه در اسناد احمد بن حنبل و ابن ماجه

فردی متهم به وضع وجود ندارد، نفسم نسبت به آن آرامش نمی‌یابد و خدا داناتر است و همانا من گمان می‌کنم این‌جوزی در قرار دادن این حدیث در شمار موضوعات، درست عمل نموده است و احمد بن حنبل در مسندش این حدیث را با تعبیر «إذا سمعتم الحدیث عنی حدیث تعرفه قلوبکم و تلین له أشعارکم وأبشارکم، وترون أنه قریب فأنا أولاکم به، وإذا سمعتم الحدیث عنی تنکره قلوبکم و تنفر منه أشعارکم و أبشارکم، و ترون أنه منکم بعید فأنا أبعدهم منه» نیز بیان نموده است که این تعبیر گرچه شاهدی برای حدیث اول می‌باشد، ولی من (با استناد به آن) می‌گویم قلب و مو و پوستم آن‌را نمی‌شناسد و گمان می‌کنم که صدور چنین سخنی از رسول خدا (ص) بعید می‌باشد» [۱۳، صص ۲۷۸-۲۸۳].

در رابطه با استناد شوکانی به حدیث مذکور برای موضوعه دانستن حدیث اول باید بیان نمود که تنفر طبع امر کلی و مبهم بوده و در محور بودن آن باید قدر متیقن اخذ شود و قرائن دیگر ضمیمه گردد [۸، ص ۲۵۵]. از این‌رو این معیار در شناسایی احادیث موضوعه کافی نبوده بلکه می‌توان از آن به عنوان قرینه‌ای در کنار سایر قرائن در حکم به موضوعه بودن حدیث استفاده نمود.

وی در ادامه، احادیث «من بلغ»^۱ را تعابیر دیگری از حدیث نخست دانسته و تساهل در روایات فضائل را نفی نموده است؛ چنان‌که در مقابل قول ابن عبدالبر مبنی بر اینکه گروهی از عالمان نسبت به نقل روایات فضائل تساهل ورزیده و در مقابل نسبت به نقل روایات احکام شرعی سخت‌گیری می‌کنند، بیان داشته است: «احکام شرعی یکسان می‌باشند و تفاوتی میان هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد، پس اثبات هیچ‌یک جز با اقامه دلیل جایز نیست، در غیر این صورت دروغ بستن بر خداوند محسوب می‌شود که مجازات الهی را در پی دارد و قلب بر موضوعه بودن و بطلان آنچه در این معنی وارد شده است گواهی می‌دهد» [۱۳، ص ۲۸۳].

بدین ترتیب شوکانی با این تفسیر، روایات «من بلغ» را نیز مخالف با معیار اقبال قلبی دانسته و آن‌ها را در شمار احادیث موضوعه قرار داده است. در این باره باید بیان نمود گرچه موضع‌گیری شوکانی در برابر تساهل نسبت به روایات فضائل قابل دفاع می‌باشد، زیرا اولاً این تفسیر از احادیث مذکور با کتاب و سنت قطعی مخالفت دارد، چرا

۱. مانند: من بلغه عن الله و عن النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فضیلة، کان منی أو لم یکن، فعمل بها رجاء ثوابها أعطاه الله ثوابها [۱۳، ص ۲۸۳].

که قرآن کریم بر حرام بودن دروغ تصریح کرده و دروغ‌گویان را وعده عذاب و عاقبتی سخت داده و دروغ‌گویی در راه طاعت خدا و خیرخواهی را استثنا ندانسته است. در سنت نیز که رسول خدا (ص) فرموده است: «هرکس بر من دروغ بندد باید جایگاهی از آتش برگزیند»، این نوع از دروغ را مستثنا ندانسته است و با این اطلاق در تحریم دروغ کسی نمی‌تواند مدعی شود که دروغ در راه طاعت خدا تحت عنوان «دروغ» قرار نمی‌گیرد و در نتیجه اطلاق حرمت شامل آن نمی‌گردد. ثانیاً اگر این دسته از روایات موافق با برداشت فقها و در نتیجه عمل به قاعده «تسامح در ادله سنن» باشد، موجب تشویق دروغ‌پردازان و برخی واعظان جیره‌خوار خواهد شد تا دین را دستمایه کسب و کار خود قرار دهند و مستضعفان فکری را هدف سودجویی‌های خود سازند [۴، صص ۲۱۲-۲۱۵]؛ اما باید توجه نمود که نمی‌توان صرف این تفسیر، احادیث مذکور را در زمره احادیث موضوعه به‌شمار آورد؛ توضیح آنکه در بیش‌تر این احادیث از تعبیر «بلوغ ثواب» و در برخی از آن‌ها از تعبیر «بلوغ خیر» استفاده شده است و بی‌تردید دو تعبیر «ثواب» و «خیر»، افزون بر عمل استحبابی، واجبات را نیز در برمی‌گیرند؛ چرا که از باب ذکر مسبب و اراده سبب، مقصود از ثواب در این احادیث هر چیزی است که انجام دادن آن، پاداش دارد و این مفهوم، در برگیرنده مستحب و واجب است، با این تفاوت که پیامد ترک واجب، استحقاق عقاب است، برخلاف ترک مستحب، بلکه شاید بتوان عنوان «ثواب» را مربوط به فعل حرام نیز دانست چرا که به حسب لغت، ثواب عبارتست از جزای عمل، خواه خیر باشد یا شر.^۱ چنان‌که قرآن کریم نیز این کلمه را در هر دو زمینه استعمال نموده است، در پیوند با پاداش مومنان می‌فرماید: «فأثابهم الله بما قالوا جنات» [المائدة: ۸۵] و در مورد کیفر کافران نیز می‌فرماید: «هل ثوب الكفار ما كانوا يعملون» [المطففين: ۳۶]. و اما لفظ خیر نیز اگر چه عمدتاً در مورد مستحبات به کار می‌رود، ولی استعمال آن در واجبات نیز نامتعارف نمی‌باشد، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «و ان تصوموا خیر لکم» [البقره: ۱۸۴] [۲۲، صص ۱۲-۱۳].

با این تحلیل روشن می‌شود، هیچ‌یک از احادیث «من بلغ»، اختصاص به مستحبات ندارند؛ زیرا همان‌گونه که گذشت مترتب شدن ثواب بر انجام کاری، دلیل بر استحباب آن نمی‌شود و این دسته از احادیث به هیچ وجه در مقام جواز تساهل نسبت به احادیث فضایل نمی‌باشند.

۱. ما يرجع إلى الإنسان من جزاء أعماله و الثواب يقال في الخير والشر، لكن الأكثر المتعارف في الخير [۶، ص ۱۸۰].

بلکه در اثبات صحت این دسته از احادیث و دفع موضوعه بودن آنها به دلیل ادبار قلبی می‌توان بیان نمود که:

اولاً معنای منطقی و سازگار با شریعت احادیث مذکور اینست که اگر خبر و روایتی از پیامبر اکرم (ص) از طریقی صحیح و مورد قبول عقلا رسید و شرایط حجیت را داشت و شخص براساس آن عمل کرد و سپس معلوم شد آن خبر از پیامبر (ص) و سایر معصومین صادر نشده، و در این بین خطایی رخ داده، خداوند متعال از فضل خود، ثواب آنرا به کسی که به آن خبر عمل کرده می‌دهد. در واقع مضمون این روایات، گویای جبران درصدی از خطاست که به صورت متعارف و معمول در رسیدن خبر به فرد عمل کننده رخ می‌دهد. حال این خطا ممکن است از طرف خبردهنده ایجاد شده یا در حلقه‌های گوناگونی که اتصال بین خبردهنده و مکلف را تشکیل می‌دهد، مانند تصحیف در نوشتن حدیث، رخ داده باشد [۲۱، صص ۱۴-۱۵].

ثانیاً از آنجا که احتمال این خطا سبب پیدایش نوعی تشویش و اضطراب در بندگان با ایمان می‌شود و از انگیزه آنان نسبت به انجام واجبات و مستحباتی که بر اساس این روایات ثابت شده اند می‌کاهد، به منظور رفع این تشویش و اضطراب و به هدف ایجاد اطمینان و تقویت ایمان بندگان نسبت به فضل و کرم الهی، احادیث «من بلغ» صادر شده‌اند [۲۲، ص ۱۴].

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که معیار موافقت با حس درونی و قلبی، به دلیل برداشت‌های مختلف از متن احادیث نیز برای حکم به وضع، کافی نمی‌باشد.

۶.۲.۴. عاری بودن از الفاظ منکر

از دیگر مبانی شوکانی در شناسایی احادیث موضوعه، منکر و نامأنوس بودن متن حدیث می‌باشد. برای مثال وی بعد از حدیث «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَجْهَرْ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِنَّهُ يَطْرُدُ بِقِرَاءَتِهِ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ وَفُسَّاقَ الْجِنِّ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ فِي الْهَوَاءِ، وَسُكَّانَ الدَّارِ لِيَصْلُوْنَ بِصَلَاتِهِ» می‌گوید: «در آن نکارت شدید است و نیز در بردارنده الفاظی است که هرکه به آن نگاه کند به موضوعه بودن آن پی می‌برد» [۱۳، ص ۳۰۵] و یا در مورد حدیث «أَنَّ كُلَّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِيَّ وَ سَبَبِيَّ...» بیان داشته است: «در این متن نکارتی است که بر آشنایان با کلام پیامبر (ص) مخفی نمی‌ماند» [۱۳، ص ۳۲۰]. در مورد حدیث «إِذَا صَلَّى عَلَيْكُمْ عَلَيَّ فَعَمُّوا...» نیز به نقل از سخاوی بیان داشته است: «لَمْ أَقِفْ عَلَيْهِ بِهَذَا اللَّفْظِ» [۱۳، ص ۳۲۸].

در رابطه با این معیار باید بیان نمود که منکر بودن متن احادیث و اشتغال آن‌ها بر الفاظ نامأنوس به تنهایی نمی‌تواند دلیلی قطعی بر موضوعه بودن احادیث باشد، زیرا بسیاری از احادیث توسط راویان نقل به معنا شده‌اند و از این‌رو ممکن است وجود الفاظ نامأنوس، ناشی از نقل به معنا و اشتباهات راویان در گذر زمان باشد [۲۸، ص ۱۶۲].

۶.۲.۵. موافقت با اعتقادات مذهبی

مطالعه کتاب حاضر حاکی از آنست که مؤلف نسبت به احادیث فضایل اهل‌بیت(ع) رویکرد دوگانه‌ای داشته است. توضیح آنکه وی اگر چه در موارد اندکی، از این دسته از احادیث دفاع نموده، اما در مقابل، تلاش نموده است بسیاری از این احادیث را از مرتبه صحیح به مراتب حسن لغیره و حتی نامعتبرترین انواع حدیث ضعیف (موضوع) تنزل دهد. این شواهد حاکی از آنست که وی موافقت با اعتقادات مذهبی خود را که از جمله آن‌ها اعتقاد به خلافت ابوبکر پس از پیامبر(ص) می‌باشد، به عنوان معیاری در ارزیابی روایات، قرار داده است. در ادامه به دو رویکرد محوری او در مواجهه با این احادیث اشاره می‌گردد:

الف) تنزل احادیث فضایل از مرتبه صحیح به مرتبه حسن لغیره

حدیث حسن که تفاوت آن با حدیث صحیح به ضبط راوی بر می‌گردد و در آن راوی کم ضبط بوده به دو نوع حسن ذاتی و حسن لغیره تقسیم می‌شود. حسن ذاتی عبارتست از حدیثی که دلیل حسن بودنش در داخل حدیث است نه در خارج از آن. اما حدیث حسن لغیره آنست که در سلسله سند آن شخصی وجود دارد که شایستگی یا عدم شایستگی او در نقل حدیث مشخص نیست، با این حال متهم به کذب و خطا هم نیست و از طرفی متن حدیث به وسیله حدیث دیگری تقویت شده است [۱۵، ص ۱۲۰].

شوکانی در مورد برخی از روایات فضائل اهل‌بیت(ع) با نفی صحت، آن‌ها را به مرتبه حسن لغیره تنزل داده است. برای نمونه او در مورد حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»، پس از ذکر توثیق اباصلت (که از روایان موجود در زنجیره سند می‌باشد) توسط یحیی بن معین و حاکم، قول ابن‌جوزی مبنی بر موضوعه بودن و نیز قول حاکم مبنی بر صحیح بودن حدیث را نفی نموده و در این باره سخن ابن‌حجر پیرامون حسن بودن حدیث (و نفی صحت و نیز ضعف) را تأیید نموده و در علت تأیید سخن او بیان داشته است: «با توجه به مخالفت یحیی بن معین و حاکم در توثیق اباصلت، این حدیث نمی‌تواند در زمره احادیث صحیح قرار گیرد، بلکه به دلیل کثرت

طرق، از نوع احادیث حسن لغیره می‌باشد» [۱۳، ص ۳۴۹]. اما همان‌گونه که گذشت شوکانی خود صراحتاً از توثیق اباصلت توسط یحیی بن معین و حاکم سخن به میان آورده است که این سخن او بیانگر اشتراک آن دو در توثیق اباصلت می‌باشد، بدین ترتیب دیگر جایی برای سخن از مخالفت آن دو در توثیق باقی نمی‌ماند که شوکانی با استناد به آن، حدیث را از درجه صحیح به درجه حسن لغیره تنزل دهد؛ چرا که در این صورت میان صدر و ذیل سخنان خود او تناقض وجود دارد.

وی در مورد حدیث «النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ» نیز پس از بررسی اسناد حدیث، همین رویه را در پیش گرفته و بیان داشته است: «أَنَّ الْحَدِيثَ مَنْقَسِمَ الْحَسَنِ لَغَيْرِهِ لَا صَحِيحًا، كَمَا قَالَ الْحَاكِمُ، وَلَا مَوْضُوعًا، كَمَا قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ» [۱۳، ص ۳۵۹]. با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد تعصب مذهبی شوکانی، مانع از آن شده است که احادیث مذکور را در زمره احادیث صحیح تلقی نماید.

ب) تنزل احادیث فضایل از مرتبه صحیح به نامعتبرترین مرتبه ضعیف (موضوع)

این رویکرد شوکانی نسبت به احادیث فضایل به مراتب از رویکرد قبلی او چشمگیرتر بوده و در کتاب حاضر قراین بیش‌تری برای اثبات آن یافت می‌شود که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

شوکانی در رابطه با احادیث دربردارنده تفسیر آیه‌ای از قرآن با استناد به سخن احمد بن حنبل که بر طبق آن، سه کتاب مغازی، ملاحم و تفسیر فاقد اصالت می‌باشند و نیز بیان شرح خطیب از سخن احمد مبنی بر اینکه مقصود از این کتب، تمام کتب در این حوزه سه‌گانه نیست، بلکه مقصود کتب خاصی است که به دلیل عدم عدالت روایان و نیز وجود اضافات قصه‌گویان در آن کتب نامعتبر می‌باشند، تفاسیر را به دو بخش معتبر و غیر معتبر تقسیم نموده و در ادامه تفاسیر روایی شیعه را در زمره تفاسیر غیرمعتبر محسوب و آن‌ها را هم‌ردیف تفاسیر صوفیه قلمداد نموده است. برای مثال در مورد احادیثی از رسول اکرم (ص) که مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» و «هَاد» در آیات «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ...» را امام علی (ع) معرفی نموده‌اند، بیان داشته است: «این‌گونه احادیث از اکاذیب روافض (شیعه) است که در تفاسیر خود آورده‌اند و اینکه می‌گویند این آیه درباره علی (ع) نازل شده، بدون خلاف جعلی است» [۱۳، ص ۳۱۶].

در مقام نقد سخنان شوکانی باید بیان نمود که این‌گونه احادیث، انحصار به روایان

شیعی ندارد و بسیاری از مفسران و نیز محدثان اهل سنت، آن‌ها را در منابع خود ذکر نموده‌اند که نمونه‌هایی از این احادیث را می‌توان در تفسیر کشاف، معجم الاوسط، مجمع الزوائد و منبع الفوائد و... مشاهده نمود [۱۰، ج ۱، ص ۶۴۹؛ ۱۷، ج ۶، ص ۲۱۸؛ ۳۰، ج ۷، ص ۱۷]؛ سیوطی در الدر المنثور نیز ذیل آیه ولایت، این روایات را از طریق روایان متعدد اهل سنت چون خطیب، ابن مردویه، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن عساکر و ... نقل نموده است [۱۱، ج ۳، صص ۱۰۵-۱۰۶].

همچنین علامه شعرانی مجعول بودن روایات ناظر بر آیه ولایت را منتفی دانسته و اظهار داشته است: «هیچ علت ندارد این حدیث را تکذیب کنیم یا گوییم به سببی جعل کردند؛ چون راویان، شیعی و متهم به تعصب برای اثبات امامت نبودند و بی‌جهت واقعه مشهور را که جماعتی از معتمدان نقل کنند و نشانه وضع در آن نباشد، نمی‌توان تکذیب کرد» [۱۲، ج ۱، ص ۴۴۶].

شوکانی در این باره حتی شأن نزول سوره انسان را در شمار احادیث موضوعه تلقی نموده است و در ذیل آن به ضعیف بودن دو تن از روایان سند، ذکر آن در کتاب موضوعات ابن جوزی و نیز به سخنان ترمذی در نوادر الاصول به نقل از سیوطی مبنی بر اینکه این حدیث مورد انکار قلبی می‌باشد استناد نموده است [۱۳، ص ۳۷۷]؛ این در حالیست که همان‌گونه که گذشت، خود بارها بر این امر تصریح نموده است که تلازمی میان ضعف راویان و وضع حدیث وجود ندارد، در مورد ابن جوزی نیز خود به افراطش در موضوعه دانستن احادیث اذعان نموده است و اما استناد او به سخنان ترمذی در انکار قلبی این حدیث نیز پذیرفته نیست، زیرا همان‌گونه که گذشت انکار قلبی امر کلی و مبهم بوده و در محور بودن آن باید قدر متیقن اخذ شود.

از دیگر قرائنی که بر دخالت داشتن تعصب مذهبی شوکانی در ارزیابی روایات دلالت دارد، می‌توان به ذکر نسخ معتبر شیعه در زمره نسخ موضوعه اشاره نمود که از مهمترین این نسخ وصایای علی (ع) و خطبه‌الوداع می‌باشند. او در این باره ضمن اشاره به اشتباه موضوعه بودن این نسخ نزد اهل حدیث، هیچ علتی برای حکم به وضع آن‌ها ذکر ننموده و تنها بیان داشته است که اکثر این نسخ توسط رافضی‌ها ساخته و پرداخته شده و نزد پیروانشان موجود می‌باشد [۱۳، ص ۴۲۴].

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که تعصب مذهبی شوکانی موجب گشته است که بخشی از احادیث فضایل اهل بیت (ع) را به بهانه نامعتبر بودن تفاسیر روایی

شیعه و انکار قلبی و ضعف راوی، در زمره احادیث موضوعه تلقی نماید؛ این در حالیست که اولاً این روایات اختصاصی به تفاسیر شیعه نداشته و به وفور در منابع حدیثی و تفسیری اهل سنت نیز یافت می‌شود، ثانیاً انکار قلبی امری مبهم بوده و در محور بودن آن باید قدر متیقن اخذ شود (و هر حدیثی را نمی‌توان به بهانه انکار قلبی در شمار احادیث موضوعه تلقی نمود) و ثالثاً چنانچه خود بارها در کتاب حاضر اذعان نموده است، تلازمی میان ضعف راوی و وضع حدیث وجود ندارد.

نکته آخر در مورد رویکرد شوکانی نسبت به احادیث فضایل اهل بیت (ع) اینکه شاید هدف وی در دفاع و پذیرش برخی از این احادیث به عنوان احادیث حسن لغیره و نه موضوع، آن باشد که دلیل حکم وی به موضوعه بودن سایر روایات فضائل اهل بیت (ع)، تعصب مذهبی او پنداشته نشود و در مقام بیان این مطلب باشد که صرفاً بر اساس معیارهای نقدالحدیثی نسبت به موضوعه بودن روایات حکم نموده است، اما با وجود این تلاش‌ها، همان‌گونه که مشخص شد نمی‌توان نقش تعصبات مذهبی مؤلف را در ارزیابی روایات فضائل نادیده انگاشت.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از پژوهش حاضر عبارتست از:

۱. انگیزه شوکانی، جمع‌آوری کاملی از روایات موضوع و نیز روایاتی است که توسط برخی عالمان حدیثی موضوع پنداشته شده‌اند؛ اما در حقیقت موضوع نبوده بلکه از اقسام احادیث ضعیف، حسن و نیز صحیح می‌باشند که در صورت برخورد با این احادیث، نسبت بدان‌ها تذکر داده و اتهام وضع را از آن‌ها زدوده‌است.
۲. مؤلف در ارزیابی اکثر روایات، نقد سندی را معیار قرار داده است و نقش نقد متنی در ارزیابی‌های او بسیار کم‌رنگ می‌باشد.
۳. ارزیابی‌های شوکانی بویژه در نقد سندی روایات غالباً اتکاء به اقوال سایر عالمان حدیثی است، تا جایی که بعضاً به دلیل تبعیت تام از برخی از آن‌ها، بدون تفحص از صحت اقوال ایشان، به موضوعه بودن احادیث حکم نموده است، در حالی که قراین موجود حاکی از نادرست بودن اقوال مورد اتکاء او می‌باشد.
۴. مؤلف در نقد روایات رویه‌ی ثابتی را در پیش نگرفته و از این رو در مواردی موضوع‌گیری‌های او با تناقض مواجه می‌باشد.

۵. مؤلف در حکم دادن به جعلی بودن برخی احادیث، تحت تاثیر تعصبات مذهبی بوده است که شواهد دخالت این عامل در ارزیابی‌های او را می‌توان در محکوم نمودن احادیث فضایل اهل بیت (ع) به وضع و یا ذکر نسخ معتبر شیعه در شمار نسخ موضوعه بدون هیچ دلیل موجهی، مشاهده نمود.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. ابن جوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی (۱۴۰۱). العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة. تحقیق: إرشاد الحق اثری، چاپ دوم، فیصل آباد - پاکستان، إدارة العلوم الأثریة.
- [۳]. آشناور، مهدی (۱۳۹۱). «تعارض در احادیث و روش‌های حل آن». حسنا، قم، سال ۴، شماره ۱۴، پاییز، صص ۱۴۰-۱۷۹.
- [۴]. آصفی، رضا (۱۳۸۳)، «شوکانی و کتاب إتحاف الأكابر باسناد الدفاتر». کتاب ماه دین، تهران، سال ۸، شماره ۸۱، تیر ماه، صص ۷-۹.
- [۵]. حسنی، هاشم معروف (۱۳۷۲). اخبار و آثار ساختگی (سیری انتقادی در حدیث). مترجم: حسین صابری، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- [۶]. حسینی میلانی، سیدعلی (؟). نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار. قم، مرکز تحقیق و ترجمه و نشر آلاء.
- [۷]. راغب اصفهانی (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن. چاپ اول، دمشق، دارالقلم.
- [۸]. ربانی، محمدحسن (۱۳۸۹). علوم حدیث «با تکیه بر آراء اهل سنت». قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
- [۹]. رفیعی محمدی، ناصر (۱۳۹۸). وضع حدیث. چاپ چهارم، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- [۱۰]. روحی دهکردی، مجید (۱۳۹۳). «معرفی و روش شناسی کتاب الفوائدالمجموعه». قم، کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، صص ۸۳۲-۸۵۲.
- [۱۱]. زمخشری، محمود بن عمرو بن احمد (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت، دارالکتاب العربی.
- [۱۲]. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۴۰۴). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. چاپ اول، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- [۱۳]. شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶)، پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح الجنان و منهج الصادقین. تحقیق: محمدرضا کرمانی، قم، بوستان کتاب.

- [۱۴]. شوکانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۱۶). الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه. تحقیق: عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، بیروت- لبنان، دارالکتب العلمیه.
- [۱۵]. شیخ حسینی، مختار (۱۳۹۴)، جنبش انصار الله یمن. قم، مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- [۱۶]. صبحی صالح (۱۳۸۳). علوم حدیث و اصطلاحات آن. مترجم: عادل نادرعلی، چاپ دوم، قم، اسوه.
- [۱۷]. صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۶). من لایحضره الفقیه. مترجم: محمدجواد غفاری، تهران، نشر صدوق.
- [۱۸]. طبرانی، سلیمان بن أحمد (؟). المعجم الأوسط. قاهره، دارالحرمین.
- [۱۹]. عزیزی کیا، غلامعلی (۱۳۸۸). «نقد دیدگاه مخالفان عرض حدیث بر قرآن». معرفت، قم، سال ۱۸، شماره ۱۳۶، فروردین ماه، صص ۸۵-۹۸.
- [۲۰]. فتح‌الهی، ابراهیم (۱۳۹۴). «روش‌شناسی نقد حدیث (نقد متن محور براساس ادله عقلی)»، روش‌شناسی مطالعات دینی، تهران، سال دوم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۴۶-۵۶.
- [۲۱]. فرمانیان، مهدی؛ موسوی‌نژاد، سیدعلی (۱۳۸۹). درسنامه تاریخ و عقاید زیدیه، چاپ دوم، تهران، نشر ادیان.
- [۲۲]. کریمیان، محمود (۱۳۹۷). «اعتبارسنجی و مفهوم‌شناسی احادیث من بلغ»، حدیث حوزه، قم، سال ۹، شماره ۱۶، بهار و تابستان، صص ۷-۲۱.
- [۲۳]. کلانتری، علی‌اکبر (۱۳۸۹). «تسامح در ادله سنن، قاعده‌ای ناکارآمد»، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ساوه، سال ۵، شماره ۱۷، بهار، صص ۱-۲۲.
- [۲۴]. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۲۵]. محمدزاده، فریده (۱۳۹۹). «تحلیل انتقادی کتاب (الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه) با محوریت احادیث مناقب امام علی (ع)». حدیث و اندیشه، قم، سال ۱۸، شماره ۲۹، بهار و تابستان، صص ۵-۲۹.
- [۲۶]. محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۹۷). شناخت‌نامه حدیث، چاپ اول، قم، دارالحدیث.
- [۲۷]. میرجهانی طباطبایی، محمدحسن (۱۳۸۴). جنبه العاصمه. تحقیق: مهدی رجایی، مشهد، بیت‌الزهراء.
- [۲۸]. نسائی، احمد بن علی (۱۴۲۴). خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه. تحقیق: دانی بن منیر آل زهوی، بیروت- لبنان، المكتبه العصریه.
- [۲۹]. نقی‌زاده، حسن؛ سعیدی، حمیدرضا (۱۳۹۴). «تأملی در اعتبار و کارآمدی معیارهای نقد متن حدیث نزد اهل سنت»، کتاب قیام، یزد، سال ۵، شماره ۱۲، بهار و تابستان، صص ۱۴۹-۱۷۰.
- [۳۰]. نوروزی، مجتبی؛ نقی‌زاده، حسن (۱۳۸۹). «مفهوم‌شناسی مخالفت و موافقت حدیث با قرآن»، علوم حدیث، قم، سال ۱۵، شماره ۵۵، بهار، صص ۳۷-۶۰.
- [۳۱]. هیثمی، نورالدین (۱۴۱۴). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، قاهره، مکتبه القدسی.

